

«من از دست تو دق می کنم!»

آوازهایی در باران - ۲۴: عزت اله مقبلی به جای الیور هاردی

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

به نظرتان چه رازی در کار بود که صدای خش دار و دوست داشتنی مرحوم عزت اله مقبلی، صدایی که انگار موقع حرف زدن، آب دهان توی گلوی صاحبش گیر کرده، تا این حد روی صورت چاق و نگاه های رو به دوربین هاردی، خوب نشست؟ گمان شخصی ام این است که کمیک ترین وضعیت هاردی در هر فیلم، لحظه هایی بود که استن لورل خواسته یا معمولاً ناخواسته و از روی بلاهت، سرش بلا می آورد و او را زخمی و کبود می کرد یا توی آب می انداخت یا تیر و تخته به سر و صورتش می کوفت؛ و مقبلی که صدایش انگار حرص خوردن و غر زدن بود و خود عزیزش هم خیلی زود و در ۵۵ سالگی از دنیا رفت، این لحظه ها را بی نظیر از کار در می آورد. جالب این جاست که همان کیفیت گرفتگی و تو گلویی صدای او هم به درد آدم های بذله گو و شوخ طبعی مثل والتر برنان در فیلم های هاکز می خورد و هم برای غرغروهای بداخلاقی مثل نقش های اسماعیل محمدی و رضا کرم رضایی، عالی بود. هاردی هر دوی این موقعیت ها را تقریباً در هر کدام از فیلم های ناطقش داشت و اوج آن شکل حرص خوردنش هم وقتی بود که از دست لورل و حماقتش رو به دوربین می کرد و در نمونه های پیشگام فاصله گذاری برشتی در سینما (که باز بابت کمدی بودن، دست کم گرفته شده و هیچ وقت در بررسی جلوه های بیگانه سازی در فیلم ها کنار گذار و اشتراک و دیگر انتلکتوئل ها نیامده)، انگار به تماشاگر می گفت که می بینی من از دست این چه می کشم؟ می بینی مرا به چه روزی انداخته؟! و با آه عمیقی که می کشید و صدای دردمند مقبلی همراهی اش می کرد، غصه اش را با همه ما در میان می گذاشت.

در بیان مقبلی با وجود تناسبش با نقش های کمیک، گاه نوعی حس عالمانه نهفته بود که به پیرمرد های حواس جمع و نغزگویی مثل ادموند اوبراین فیلم این گروه خشن (سام پکین پا، ۱۹۶۹) می آمد. او با همین بیان و با کش آوردن برخی حروف و رگه هایی از لحن طعنه و کنایه، در قسمتی از سریال کوچک جنگلی بهروز افخمی پیرمرد نابینایی را گفت که کنار سقاخانه ای نشسته بود، همه ی قبل و بعد قیام میرزا (علیرضا مجلل) را می دانست و پیش گویی می کرد و حتی به ترس های خود میرزا که برای هیچ کس نگفته بود هم اشاره می کرد. در رفتار و حرکات هاردی، در نوع جنتلمن مآبی اش و آن احساس باهوشی و زرنگی

که در مقابل یا در کنار لورل خنگ و خل دارد، یک جور فضل فروشی و پرستیژ هرچند ظاهری و الکی هست که با این لحن عالمانه بیان مقبلی، ترکیب خیلی جالبی می شود. مرحوم، کمی از همان حالت فاضلانه پیر روشندل را در کلام هاردی می ریخت و با لبخندهای چشم ریزکن او همراه می کرد تا از تضاد آن با خرابکاری های هاردی، بیشتر خنده مان بگیرد. خوش طینتی عجیبی که در پس همه غرغره های مقبلی نهان بود، این حس را در من تقویت می کند که این یادداشت را با آرزوی مغفرت مضاعفش به پایان ببرم. خب، چه می شود کرد؟ کمترین کپلی مثل هاردی و صدایی به رئوفی مرحوم مقبلی، باید هم باعث مهربان تر شدن مان بشود.